



## جریان‌شناسی فضای علوم انسانی در دهه ۷۰ در گفت‌وگو با مجتبی زارعی

# ۳۲ واحد از دروس اسلامی را حذف کردند

یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های جریان روشنفکری، دانشگاه تهران و به طور خاص دانشکده حقوق و علوم سیاسی این دانشگاه بوده است. از این رو کوشیده‌ایم وضعیت این دانشگاه را در گفت‌وگو با مجتبی زارعی از فعالین دهه ۷۰ دانشکده حقوق و علوم سیاسی به بحث بگذاریم. وی در حال حاضر تلاش می‌کند تا کار نگارش رساله دکتری خود را با عنوان علم دینی و تجدد متعالیه به اتمام رساند وی در دولت نهم نیز مسئولیت مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری را بر عهده داشت. زارعی از آغاز دولت دهم معاون اجتماعی و فرهنگی وزیر کار و امور اجتماعی است.

### مختصات اصلی فضای دانشگاه‌های کشور در ابتدای دهه ۷۰ چگونه بود؟

جنبش دانشجویی را نمی‌توان بعد از جنگ بدون آنچه که در طول ۸ سال دفاع مقدس گذشت، مورد توجه قرار داد چون تمامیت یک ملت در تأثیر و تأثر یک جنگ دراز مدت قرار می‌گیرد و جنگ ما اینگونه بود، این ادعا را می‌توان با مراجعه به پیام روزهای واپسین حیات امام خمینی (ره) که به پیام استقامت شهرت یافت به درستی کشف کرد. خوب است دانشجویان فرهیخته به این سند تاریخی توجه کنند اما من نکته‌ای مهمتر در ذهن داشتم و آن اینکه در طول جنگ تحمیلی جریانی در داخل کشور لانه کرده بود که نقش ستون پنجم را ایفا می‌کرد و هیچگاه همگام با ملت عمل نکرد. در گرفتاری‌های ملت شریک نبود اما شگفتا که این طیف خیانت‌پیشه بعدها در دهه ۷۰ نیز با برخی دانشگاهیان و جریانات دانشجویی پیوند خورد. جریان موسوم به ملی مذهبی‌ها و گروهک نهضت آزادی را می‌گویم که طی جنگ نه تنها با ملت خود همسو نبودند بلکه دائماً از حیث تئوریک و عمل در برابر دفاع مشروع ایرانیان مانع تراشی می‌کردند و به همین دلیل هم به شدت مورد حمایت رسانه‌های غربی بودند. مثلاً حسین و بعد از پیروزی غرور آفرین ملی در عملیات والفجر ۸ بیانیه‌ای دادند که باید از جنگ بازگشت و می‌گفتند حاصل این جنگ به سود اسرائیل است و شهدای جنگ تحمیلی به سود اسرائیل عملیات فداکارانه کرده‌اند! یعنی با اینکه دم از ملیت می‌زدند هیچ‌گاه از ملت و تمامیت ارضی خودشان هم دفاع نمی‌کردند. و ادعای ملیت آنها در حد ناسیونالیسم رمانتیک باقی ماند و بعدها به ضد خود نیز تبدیل گردید.

این نکته را عرض کردم به این نتیجه برسم که همین طیف متأسفانه در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران طی سال‌های بعد زمینه ساز استحاله و پشیمانی برخی انقلابیون در حوزه دولت و دانشگاه شدند.

### این جریان چگونه به بدنه دانشجویی دهه هفتاد وصل شد؟ واسطه‌ها چه کسانی بودند؟

حلقه کیان و دیگر محافل رسانه‌ای نظیر فرهنگ و توسعه با نفوذ آموزشی و پژوهشی در برخی مراکز استراتژیک تحقیقاتی و نیز بدنه دولت وقت و نشریات و مجامع دانشگاهی و دانشجویی چپ، توانستند متدهای لیبرالی گروهک نهضت آزادی را در حوزه علم و فرهنگ و سیاست بر انقلابیون چپ دهه نخست پس از انقلاب تحمیل نمایند این زمانه، یعنی زمانه پس از جنگ، مقطعی بود که چرب و شیرین را نزد انقلابیون عینیت بخشید. رضا رئیس طوسی، سید جواد طباطبایی، جواد شیخ الاسلامی، جلیل روشندل، صادق زیبا کلام، کسانی بودند که با سوابق متنوع و بعضاً معارض تشکیلاتی و ایدئولوژیکی بعنوان حلقه واسط در دانشکده حقوق و علوم سیاسی به کادرسازی دنیای پس از جنگ و انحلال دانشگاه‌های ایران در متدهای علمی، آموزشی غرب کمک می‌کردند و یا بعضی‌های دیگر که در جریان مخالفت با لایحه فکراس اسلامی علیه شهید بهشتی و جریان انقلابی موضعگیری داشتند از مرتبطین و مدرسین کرسی حقوق دانشگاه تهران بودند. به عبارت دقیق‌تر بعد از جنگ تحمیلی اولین اعتراضات به دستاوردهای جنگ از این دانشکده شروع می‌شود. نخستین اعتراضات بعضی مدرسین غربزده به دفاع مشروع ایرانیان در مراکز آموزشی از همین جا نضج گرفت، نخستین تحقیرها به هويت ملی اسلامی و انقلابی در

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز دانشجویی  
از شرق زدگی و غرب زدگی تا انقلاب اسلامی



کلاس‌های درسی همین مدرسین در دانشکده حقوق شکل گرفت در عین حال نیز دولتی شکل گرفت که می‌خواست به توسعه و سازندگی ایران مبادرت کند، اما متأسفانه هیچ الگوی بومی را در هندسه ذهن خود مد نظر نداشت. رئیس دولت وقت می‌گفت من به اندازه کافی سیاسی هستم و خطاب به کابینه‌اش تأکید می‌کرد شما بروید برای توسعه اقتصادی طرح و نقشه و برنامه بیاورید دقیقاً بعد از این دوره است که پایه‌های توسعه غربی و غربی‌بومی در کشور شکل می‌گیرد. این اتفاق نیز پیش از همه، در دانشکده های علوم انسانی مهم کشور از جمله دانشکده‌های علوم اجتماعی، علوم اقتصادی و حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بوقوع می‌پیوندد. در این مقطع شاهد آن هستیم که اتصال عمیقی میان دانشگاه و دولت برای توسعه کشور شکل می‌گیرد. برخی نشریات مثل فرهنگ و توسعه، کیان، بیان، مجله سیاسی اقتصادی روزنامه اطلاعات و... نیز در همین راستا رونق گرفتند. فقدان مدل برای بازسازی کشور سرانجام موجب رونق جریان غربی‌بومی شد و رئیس وقت دولت را در چنبره خود گرفتار کرد یعنی همان نگرانی و هشدار که امام (ره) فرموده بودند که «مبادا برای سازندگی کشور نیروهای متعدد کنار زده شوند» (نقل به مضمون) در عمل اتفاق افتاد. در این مقاطع حتی آیین نظام شهروندی ما هم دچار تغییرات گسترده‌ای شد که مثال آن عملکرد اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران بود که بتدریج فرهنگسراها با محتوایی غربی به عنوان نماد نهادهای غربی‌بومی جای مساجد به عنوان نماد نهادهای بومی را گرفتند و دیگر عملکردهای مشابه در این زمینه که مهم‌ترین اثرش تغییر ذائقه دینی و ملی مردم بود. به یاد دارم در دوران محاکمه شهردار تهران در دادگاه به جرم اختلاس مالی، یک نفر حرف ظریفی بیان می‌کرد و آن هم اینکه کرباسچی به خاطر همه چیز محاکمه شد به جز مهم‌ترین جرمش که آن تغییر ذائقه مردم بود! انتهای که شاید در آن برهه چندان هم قابل اثبات نبود و به چشم نمی‌آمد. در واقع جرم بزرگ کرباسچی و هاشمی جرم های متفاوتی بود تغییر هندسه معرفتی ایران! یعنی همان چیزی که بعدها رهبری حکیم نظام بران شد تباری برون رفت از آن. به راهبرد مهندسی فرهنگی کشور و الگوی بومی توسعه ارجاع دهند. بنظرم فقدان جنبش دانشجویی عدالت خواهانه اسم رمز لایقیدی برای غلتیدن بی‌محای دولت و دانشگاه و انتخابگران در این پروژه بود، وقتی تحکیم وحدت، انجمن اسلامی دانشگاه تهران و انجمن اسلامی علوم پزشکی تهران با عقیده طولانی خود با روند استحاله و سکولاریزاسیون دولت وقت همداستان و هم سخن شد، شسه مدرنیزاسیون بدون مانع و رادع همه جا را فتح کرد و تشکل های مذکور را به پیاده نظام خود تبدیل نمود از تشکل های نوظهور و تازه تاسیس شده وقت، در دانشگاه هم کاری بر نیامد جز اعتراض، چون قدرت دست چریک های پشیمان دولت و دانشگاه بود.

**روند تغییر ذائقه مردم به سبب بسیاری از سیاست‌های مسئولین بود، اما منشأ تغییر ذائقه مسئولین کجا بود؟**

یادم هست که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی برخی دستگاه‌ها مثل وزارت کشور و وزارت خارجه و دیگر وزارت خانه های مؤثر دوره‌های خاص آموزشی برای مدیران مجموعه‌های خود می‌گذاشتند. یعنی ما دانشجویان با کنکور وارد دانشگاه می‌شدیم اما سر کلاس می‌دیدیم که برخی سفرا و کادر عاقبت طلب وزارت خارجه و یا فرمانداران، بخشداران و معاونین سیاسی استانداران از خانواده وزارت کشور بر مبنای تفاهم نامه وزارتخانه‌های متبوعشان و دانشگاه سر کلاس حاضر می‌شدند. این موضوع تا جایی ادامه داشت که در برهه‌ای قریب به ۷۰ نفر از مدیران وزارت کشور اعم از ستادی ها و از استناداری‌ها و فرمانداری‌ها سر کلاس‌ها حضور داشتند و به لحاظ نظری



مسائلی را می‌آموختند که کمترین سنگینی با حال و روز جامعه و انقلاب ما نداشت و این چنین بسیاری از نیروهای اجرایی کشور تربیت سیاسی و فکری شان بر اساس الگوهای غربی‌بومی شکل می‌گرفت که در نهایت نیز از دل این ماجرا خیلی از مدیران تکنوکرات خارج شدند و نسبت به گذشته خود اظهار ندامت می‌کردند و روحیات انقلابی و آرماتخواهانه ما را مورد تمسخر قرار می‌دادند. یعنی به لحاظ نظری دانشکده حقوق و علوم سیاسی محور این موضوع بود و به لحاظ عملی نیز مسئولیتی که در سر کلاس‌ها حضور داشتند عملاً جزو ضمانت‌ها و حاشیه‌های امن مدرسین ضدانقلابی به حساب می‌آمدند، نوعی کاپیتولاسیون برای اساتیدی که یا متد ها و نیز زبان های گزنده شان تمامیت این ملک و ملت را در کرسی درسی حقوق و سیاست مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند. سیر کلاس‌ها اگر دانشجویی به مسائل ضدانقلابی و ضدملی مطرح شده اعتراض می‌کرد قبل از اینکه استاد پاسخ وی را بدهد، آن مدیران اجرایی عاقبت جوی لیبرال ماب، پاسخ دانشجویی سؤال کننده را می‌دادند و استاد هم به جای پاسخ علمی به دانشجویی، به حضور این افراد و مدیران استناد می‌کرد! در این اثنا، این غریزگان خیلی زود در شبکه های مختلف رسانه ملی هم حضور پیدا می‌کردند و تمامی حلقه‌ها بدرستی ایفای نقش می‌کردند خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی و روزنامه ایران با عقیده فکری و کادر دانشجویی دانشکده رونق یافت و افکار غریزگان رسماً در جامعه منتشر می‌شد. اعطای بورس های تحصیلی به دانشجویان غیر انقلابی و ایجاد پیوند بین آنها و مدیران بروکرات تازه آشنا با دانشگاه، تبدیل انجمن‌های اسلامی دانشجویی وقت به مرکزی برای دادوستد رندانه استاید و سرکردگان دانشجویان و تغییر زبان انقلابی به محافظه کاری و تجارت پیشگی مدارک علمی از آثار تأسف‌بار این مقطع است. در واقع یکبار دیگر نهضت ترجمه در ایران شروع شد و

ما این بار درموضع انفعال و خود باخته! همه متون دهه ۱۹۵۰ به بعد غرب را ترجمه کردیم و حتی آنهایی که از نظر خود غرب هم منسوخ بود را هم مورد توجه بیش از حد قرار دادیم و این همان فقدان جرأت برای حرف نو زدن و تکرار حرف‌های غرب بود. رفتاری که دقیقاً عکس آن چیزی بود که فلسفه انقلاب اسلامی بر مبنای آن استوار بود و ضد آن چیزی است که امام راحل در پیام قطعنامه و برانت مطالبه می‌کردند.

**امروز اگر مهم‌ترین کتب ترجمه شده پیرامون فلسفه سیاسی غرب، جامعه شناسی سیاسی غرب و... را نگاه کنیم، متوجه می‌شویم بسیاری از آنها طی سالهای ۷۰ الی ۷۴ ترجمه شده‌اند. به عنوان مثال کتاب‌های اندیشه سیاسی غرب حسین بشیریه مجموعه مقالات وی در آن برهه است که در مجله سیاسی - اقتصادی روزنامه اطلاعات منتشر می‌شده است و یا کتاب جامعه شناسی سیاسی وی مجموعه جزوات و ترجمه‌های وی در آن سالهاست. شما پیوند میان مباحث مطرح شده را چقدر می‌بینید؟**

دقیقاً درست است و اصلاً همین باعث شد تا دوم خرداد ۷۶ بوجود بیاید. این موضوع آنقدر اهمیت دارد که شما اگر یک کتاب شناسی از موضوعات و نگارندگان این طیف انجام دهید، مشخص خواهد شد که اوج انتشار این کتابهای ترجمه‌ای محصول همان زمان است. به عبارت دیگر مبنای تئوریک جنگ نرم علیه نظام اسلامی امروز دقیقاً حاصل تلاش‌های آن برهه افرادی است که نام بردید. اگر کتاب بسیج سیاسی بشیریه نقطه عزیمت باشد، کتاب های براندازی جین شارب در سال پایانی دهه هشتاد نقطه اوج آن به حساب می‌آید البته باید بگویم که دوم خرداد وقتنه ۸۸ محصول تفکر سلبی است و پایه تفکری که سلبی بی ریزی کرده تپی از دانش و معرفت ایجابی است و هندسه آن بر اساس بهره برداری از نارضیاتی‌های اجتماعی شکل می‌گیرد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بواقع مرکز مطالعات بهره برداری از نارضیاتی های عمومی بود که خود همین غریزگان با نفوذ و رسوخ در نظام اجرایی کشور ایجاد کرده بودند سعید حجاریان و طیف پس از او که جزو شاگردان خوب بشیریه بودند از همین کلاس‌ها بود که یاد گرفته بودند چگونه از تنوع قومی، زبانی، و مذهبی ایران، شکاف‌های مترکام اجتماعی را سازماندهی کنند و بنام پیشرفت، دین و شریعت حقه را در توسعه و پروژه مدرنیزاسیون منحل کنند.

**با این اوصاف، در پناه یک نظریه دقیق فضای آن روز دانشکده حقوق و علوم سیاسی را چگونه تفسیر می‌کنید؟**

یک نوع استبداد علمی روشنفکرانه مبتنی بر ترجمه که همان حرف‌های رنگ و رو رفته دهه ۶۰ غرب بود، بر دانشگاه تهران و بخصوص دانشکده حقوق و علوم سیاسی سیطره داشت و اصلاً قاطبه استاید مورد اشاره آن اجازه نمی‌دادند حرفی غیر از حرف خودشان زده شود و اصرار داشتند که غیر از این مسائل، اصلاً حرف جدیدی وجود ندارد و هر بیانی را با هزاران روش پلیسی آموزشی درنطفه خفه می‌کردند.

**انجمن‌های اسلامی به این موضوع اعتراضی نداشتند؟**

در آن برهه دفتر تحکیم حتی یک اطلاعیه ندارد که مبتنی بر خواست امام (ره) باشد که محتوای آن مطالبه مبتنی بر ویژگی‌های بومی و فرهنگی پیشرفت کشور در حوزه فرهنگ، اقتصاد و سیاست بوده باشد. جالب است بدانیم که در آن زمان مثلاً وقتی دولت وقت می‌خواست رابطه با عربستان را بازسازی کند دفتر تحکیم اطلاعیه می‌داد اما همزمان نسبت به نسل کشی در چین ساکت بودند. یعنی رفتارهایشان مبنای واحدی نداشت و اگر هم اعتراضی بود نه مبتنی بر یک چشم انداز آرمانی و انقلابی

در برهه ای در همین دانشکده حقوق و علوم سیاسی و در کلاس درس یکی از دروس علوم سیاسی، استادی می‌گفت بر اساس نظریات فروید، بسیجیان به دلیل پاسخ به عقده‌های فروخته جنسی خود به جنگ با مدام می‌رفتند!



که برخاسته از فنون جدلی و آمیخته بالجزای بود. از سوی دیگر نیز همزمان با همه این اتفاقات، دوستان انجمن اسلامی در زیرساخت ها و سرفصل های محتوای درس، به حرفهای اساتید سمپاتی داشتند و اعتراضی نمی کردند. یعنی در محتوا هیچ طرح و نقشه‌ای در دستور کار دانشجویی نداشتند، و علی‌رغم ظاهر انقلابی، که سعی بر حفظ آن داشتند، در باطن بر مبنای گفتمان انقلاب عمل نمی کردند و جزو محافظه کاران دانشگاه محسوب می شدند و همین نکته باعث شد تا در روند تعامل با مدرسین غربگرا، خود استحاله شوند. در برهه ای در همین دانشکده حقوق و علوم سیاسی و در کلاس درس یکی از دروس علوم سیاسی، استادی می گفت بر اساس نظریات فروید، بسیجیان به دلیل پاسخ به عقده‌های فروخته جنسی خود به جنگ با صدام می‌رفتند! اما هیچ نوع موضعگیری علیه این حرفهای موهن و بی‌اساس از سوی انجمن اسلامی دیده نمی شد و اگر هم اعتراضی بود، اعتراض دانشجویان مسلمان سر کلاس های درس به استادا بود.

در این فضا، بچه‌های دغدغه‌مند به این نتیجه رسیدند که در دانشگاه حرکتی انجام بدهند. از سویی جامعه اسلامی دانشجویان تحت فشار زیادی بود چون هر برنامه‌ای می‌خواست برگزار کند دفتر تحکیم آن را بر هم می‌زد و تحمیل صدایی غیر از صدای خود در دانشگاه را نداشت. بسیج دانشجویی هم وقتی خواست شکل بگیرد اولین مخالف شکل گیری آن به، دفتر تحکیم وحدت و طیف اساتید غربزده بود. در این مقطع با کمک دوستانی مثل دکتر فتح الهی با دکتر محمود احمدی نژاد که مشاورت وزیر آلان علوم را بعهده داشت، در راستای کنترل غربگرایان در دانشگاه و زدودن دانشجویان بسیجی هماهنگی هایی انجام می شد. به یاد دارم وقتی فرمانده وقت سپاه (محسن رضایی) می‌خواست برای افتتاح بسیج دانشجویی دانشکده به دانشکده حقوق و علوم سیاسی بیاید، انجمن اسلامی دانشکده به همراه جهاد دانشگاهی تعبیر موهنی علیه بسیج دانشجویی و سپاه بکار بردند و ما و محسن رضایی برپویه‌های برخوردار از متانت و شرح صدر را مشتاق فاشیست و شعبان بی مخ نامیدند، آنها حتی این تعبیر را به صورت علنی بر روی تابلوی اعلانات خود نصب می کردند. یعنی اصلاً حاضر نبودند تشکل دیگری غیر از خودشان آنجا باشد و حرف بزنند دیکتاتوری تشکل ها، در دانشکده حاکم بود. جالب است که همین عده سال‌های بعد می‌گفتند آزادی بیان! ما نیز تا قبل از تأسیس بسیج دانشجویی دانشکده حقوق و علوم سیاسی به علت آنکه دفتر خاصی نداشتیم و فاقد تمرکز بودیم بیشتر در تعامل با اساتید آروزی دانشکده از جمله دکتر الهام، دکتر اصلانی، آیت‌الله عمید زنجانی قرار داشتیم، و اگر هم بحث و جلسه‌ای بود در اتاق این بزرگواران برگزار می کردیم و همه اینها در حالی بود که انجمن اسلامی دانشکده از مسئولین دانشگاه بودجه ثابت دریافت می کرد و مورد حمایت آنها نیز بود در آن و آنفاسی حمله سکولارهای دانشکده به بنیان‌های علمی و آموزشی مبتنی بر تفکر اسلامی و انقلابی، انجمن اسلامی بخاطر جلب توجه دانشجویان کم سن و سال، به برپایی اردوهای مختلط و پر حاشیه دانشجویان پسر و دختر مبادرت می کرد اما جریان حزب الهی و بسیجی دانشکده با راه اندازی کمیته هایی با عنوان «جهاد علمی» و کمیته تخصصی اندیشه اسلام بر آن بود تا سیطره ترجمه گرای را در دانشکده در هم شکنند و برای آینده از طرح و نقشه برخوردار بود.

### ماجرای حذف تعدادی از واحدهای درسی اسلامی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی به همین سال‌ها باز می‌گردد؟

بله! این موضوع از ماجراهای تأسفبار تاریخ دانشگاه و استبداد علمی حاکم بر دانشکده حقوق و علوم سیاسی در چشم انداز غربزدگی بود. حذف دروس اسلامی بواقع علامت

استیلاي غربزدگی و ترجمه محوری دانشگاه در دهه هفتاد بود، بیش از ۳۰ واحد از دروس اسلامی طی مصوبه رسمی گروهی از اساتید و اعضای هیات علمی علوم سیاسی در سال ۷۰ حذف گردید. این اتفاق در دوره مدیریت دکتر صفایی بر دانشکده و دکتر نقیبزاده و دوستان غرب زده آنها بوقوع پیوست. هر واحد درسی که پسوند اسلام داشت با مصوبه رسمی حذف شد که نهایتاً این موضوع در سال ۷۱ توسط جمعی از دانشجویان دغدغه مند و حزب‌اللهی دانشکده، رسانه‌ای شد و سرانجام جلوی آن گرفته شد. این خبر تأسف بار متعاقب خروش مظلومانه اساتید و دانشجویان بسیجی به گوش رهبر معظم انقلاب نیز رسیده بود و ایشان به شورای عالی انقلاب فرهنگی در این زمینه هشدار دادند و نهیب زدند یادم هستست به اتفاق برادر ارزشمند جناب آقای محمد ایمانی و دکتر محمد شفیعی فراین اقدامات و نیز تذکرات مقام معظم رهبری را با امکانات اندکی که در اختیار داشتیم تکثیر کردیم و به لایه‌های مختلف علمی و فرهنگی کشور اطلاع‌رسانی نمودیم علاوه بر این در جمع ما، دکتر مظفر نامدار نیز مسائلی را با دقت و وسواس و قدرت تحلیلی پیگیری می کردند و بصورتی شجاعانه در محافل رسانه‌ای ایفای نقش می کردند.

### اصلي ترين عوامل اين تصميم در گروه علوم سياسي چه کسانى بودند؟

علاوه بر اساتید غربزده که وضع روشنی در مبارزه با هویت علمی و بومی داشتند بعضی مدرسین با ظاهر و وجهه اسلامی یا با سکوت و یا با حمایت خود به این فتنه علمی کمک کردند. بعضی از مدرسین کمک کار به این فتنه کسانى بودند که دوره دانشجویی خود را در دانشگاه تربیت مدرس و زیر نظر برخی از همین اساتید غربزده می‌گذراندند و بین عزت اسلام و شیرینی دوره دکتری، جانب دومی را گرفتند. نژاد افکار عمومی دین مدار دانشگاه نمره مردودی گرفتند. دکتر نجفعلی حبیبی، رحیم ابوالحسنی و... این موضوع را تأیید کرده بودند زیرا معلوم بود که این حرکت، حرکتی خلاف مصالح اسلام و ایران بود. مبدع این قضیه افرادی مثل احمد نقیبزاده بودند. او مترجم اخراجی سفارت وقت ایران در فرانسه که پیشتر به علت اهانت به حضرت امام (ره) از سوی سفیر وقت اخراج شده بود. همچنین دکتر سید جواد طباطبایی و دکتر جلیل روشندل نیز بصورت‌های گوناگون در طراحی این موضوع نقش محوری داشتند.

### ماجرای انجمن اسلامی دانشجویی و طیف حشمتا... طبرزدی در آن سال‌ها چگونه بود؟ تأثیر آن جریان بر جنبش دانشجویی چطور بود؟

آنها ابتدا شعارهای بسیار انقلابی و تند می‌دادند و به سیاست های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کارگزاران سازندگی معترض بودند دل‌های زیادی متوجه آنها شده بود. اما بنظر بنده آنها جریانی هدایت شده از سوی طیف هاشمی رفسنجانی به حساب می‌آمدند. به هر صورت آنها از هاشمی و دفتر ایشان خط می گرفتند. اما خیلی زود افرادی از بدنه دولت و کارگزاران سازندگی به آنها طمع کردند و چون آنها هم زمینه این را داشتند و اتصال به روحانیت اصیل نیز نداشتند، استحاله شدند و خود تدریجاً زمینه انهدام خود را فراهم کردند. مهم‌ترین افرادی که در این میان از سوی دولت آقای هاشمی نقش مهمی در روند استحاله این تشکل ایفا کرد حسین مرعشی رئیس دفتر رئیس جمهور بود که با طبرزدی دائماً تعامل داشت. وی توانست آنها را وامدار چرب و شیرین دنیا کند و زبان عدالت‌خواهانه آنها را کوتاه کند. در میانه راه بر سر منافع مادی به اختلاف نظر رسیدند. در این مقطع بود که نشریه پیام دانشجو علیه دولت و برخی کارگزاران افشاگری کرد که نشان می‌داد اینها بالاخره با هم در ارتباط بوده‌اند که اینطور اطلاعاتی در اختیار یک عده دانشجو وجود داشته است. در واقع باید گفت پس از وامدار شدن گروهک

طبرزدی به دولت وقت، آرمان‌های دانشجویی آنان به خواسته‌های سیاسی و قدرت طلبانه تقلیل یافت اما خیلی زود تراحم منافع پیدا شد و در نهایت نیز به یک حزب سیاسی برانداز تنزل و متعاقباً به بیگانگان پناه بردند. در مجموع این گروهک و شخص طبرزدی دچار غرور خاصی بودند و هر چه نیز نشریه پیام دانشجو تیراژش بیشتر می‌شد فکر می‌کردند پایگاه اجتماعی بیشتری دارند اما نزاع پشت پرده آنها بامافیای قدرت و ثروت و غلتیدن آنها در دام شارلاتانیزم مطبوعاتی کار دستشان داد که این ناشی از همان غرور کاذب بود که در نهایت در عرض کمتر از یک دهه نیز به استحاله کامل رسیدند و به یک جریان سکولار و ضد انقلاب تبدیل شدند. به عبارتی عدم اتصال به منابع غنی معرفتی و جدایی از شریعت و روحانیت، روند جدایی آنها را از انقلاب تسهیل کرد. بنظر بنده، فتنه طبرزدی و ظهور و سقوط آنها، تدبیر مافیای قدرت و ثروت و حرکت نمایان آنها برای در هم شکستن علامت و نمادهای دینی در دانشگاه‌ها بود.

### در پایان اگر خاطره خاص و یسا نگفته‌ای دارید بفرمایید.

به یاد دارم که طی دوران دانشجویی‌ام به دلیل اعتقادات انقلابی چند بار به کمیته انضباطی احضار شدم که بیان علت آن جالب است. روزی دکتر نقیبزاده از مدرسین علوم سیاسی در کلاس درس به مرحوم میرزا مسیح مجتهد تهرانی و علاقمندان انقلابی وی احکانت کرده بود. در زمان قاجار روس‌ها می‌گفتند چون طبق فلان پیمان، فلان خطه از سرزمین ایران در تیول روسیه است، دو تا از زنان ایرانی را به زور با خود به سفارتخانه برده بودند و می‌گفتند اینها مال ما هستند! میرزا مسیح مجتهد عالمی شیعی بود که در آن برهه حکم شریعی داده بود و مردم آمدند و آن دو زن را آزاد کردند و سفیر روسیه را نیز به شدت تنبیه کردند. من بعداً دکتر نقیبزاده را در راهروهای دانشکده دیدم و خیلی مودبانه سر این موضوع با ایشان بحث کردم اما بحث من با ایشان بالا کشید حرف من این بود چرا شما مردمان زمانه تهران را بخاطر التزام عملی به فتوای یک مجتهد مسلم، کم شعور خواندید! این فقط دلایل و استنادات بی‌شعوری ملت بزرگ را از این مدعی مطالبه کرده بودم، او با یک سفیر دیگری در سرسرای اصلی دانشکده مظلوم نمای می‌کرد و با کمک برخی اعضای سکولار انجمن اسلامی وقت دانشکده که به کمک او آمده بودند به من توهین می‌نمود و این موضوع به گوش خانم کولایی (معاون آموزشی دانشکده) رسیده بود. اما این سرانجام کار نبود چون در نهایت به این خاطر مرا به کمیته انضباطی معرفی کردند! متأسفانه این فضای دیکتاتوری بود که در دانشکده وجود داشت و حتی یک بحث علمی و انتقاد نیز به جای پاسخ مستدل و منطقی با کمیته انضباطی پاسخ داده می‌شد. از دست دکتر عارف نیز بی نصیب نبودم، برای عزل دکتر سید فضل اله موسوی و در حمایت از جریان‌های سکولار به دانشکده آمده بود. برای ورودش جورا پلیسی کرده بودند، جمعی از دانشجویان بسیجی به این اقدام اعتراض داشتیم، محمد ایمانی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر فرهاد زیویار، وحید جلال‌زاده دکتر موسی نجفی، دکتر فیروز اصلانی و... آن روز حضور داشتند من و مرحوم محمدباقری، زاده بسیجی، قرار شد به دکتر عارف اعتراض کنیم، به وضوح خانه رفتیم، وضو ساختیم و پس از تهی کردن خود از نفس‌انیت و غرورهای کاذب دانشجویی، به جلسه رفتیم. رفتار حمایت آمیز دکتر عارف از جریان سکولار را مورد اعتراض قرار دادیم. دکتر عارف بدوا سعی کرد خود را مسلط نشان دهد و گفت اینها دانشجو و از خانواده دانشگاه هستند! ساعتی پس از این با دستور مستقیم ایشان به کمیته انضباطی فرا خوانده شدم، اما به دلیل اینکه جریمی مرتکب نشده بودم اعتنایی به آنها نکردم.

## فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر

